

رهبر ایران نمک به زخم ما می‌پاشید

یک هفته پس از موفقیت ما در لوزان، رهبر ایران، آیت‌ا... خامنه‌ای برای جمعی از مقامات در تهران سخنرانی کرد. او به جای تایید فرآیند گام به گامی که ما در لوزان توافق کرده بودیم خواهان برداشته شدن تحریم‌ها در لحظه امضای توافق شد. همچنین به نظر می‌رسید مضمون کلامش این بود که آژانس بین المللی انرژی هسته‌ای اجازه دسترسی به اماکن نظامی ایران را ندارد. آیت‌ا... خامنه‌ای با نمک پاشیدن بر زخم ما در تویییتی دورویی آمریکا را محکوم کرد. او نوشت: کار آمریکا همیشه فریب و خلف وعده است. این فقط شروع مشکلات بود. در طول شش ماه بعد، مذاکرات ایران گرفتار بحران‌های متعددی شد که پیش از یک‌بار، ادامه مذاکرات را با خطر روبه‌رو ساخت.

از روزهای مذاکره

«بدون هراس» جزئیاتی از مذاکرات هسته‌ای را تشریح کرده است



مذاکرات هسته‌ای دسترسی داشته است و خواندن این کتاب ما را به گوشه‌هایی از رویدادهای پیدا و پنهان مذاکرات نزدیک‌تر می‌کند. یکی دیگر از نکات قابل تامل کتاب این است که برای پرهیز از انتشار و اشاعه یکسویه دیدگاه‌های خاص نویسنده کتاب، علی باقری، معاون سابق سیاست خارجی و امنیت بین‌الملل دبیرخانه شورای امنیت ملی و عضو ارشد تیم مذاکرات هسته‌ای، در قالب یک مقدمه موضوع مذاکرات را از ابتدا به صورت خلاصه و دقیق برای خوانندگان مرور کرده و نکاتی را در این خصوص متذکر شده است.

با توجه به اهمیت و حساسیت موضوع برجام در تاریخ کشور و ضرورت شناخت دقیق‌تر از آن برای محققان و اندیشمندان و نسل‌های آتی، انتشارات سروش چاپ نخست کتاب «بدون هراس» نوشته وندی شرمن، عضو ارشد تیم آمریکایی در مذاکرات هسته‌ای ایران را با ترجمه محمد جمشیدی و حافظ رستمی و همچنین با مقدمه‌ای از علی باقری، معاون سابق سیاست خارجی و امنیت بین‌الملل دبیرخانه شورای امنیت ملی در ۷ فصل و ۳۲۸ صفحه روانه بازار نشر کرده است.

هدیه مجید و عباس به وندی



«[در] آخرین هفته من در مقام معاونت سیاسی وزارت خارجه... به سوئیت هتل مجید و عباس رفتم تا آنها را ببینم... همچون گذشته نمی‌توانستیم با هم دست بدهیم یا همدیگر را لمس کنیم، حتی الان که وقت وداع بود، ولی این دو ایرانی دو فرش زیبا را برای هدیه خداحافظی آورده بودند که یکی از طرف وزیر خارجه، ظریف و آنها بود و دیگری از طرف دفتر ریاست جمهوری... من... برای آنها هدیه‌ای مهیا نکرده بودم (از آنجا که ما رابطه دیپلماتیک نداریم، اعطای هدایا به لحاظ سیاسی مشکلاتی دارد)... من از عباس و مجید تشکر کردم و به آنها گفتم این فرش‌ها جزو اموال دولت آمریکا قرار خواهند گرفت و از فرش‌ها عکس‌هایی گرفتم تا حداقل یادگاری‌هایی از آنها داشته باشم.»

همدردی با فریدون

سرانجام، ما آن قدر با هم وقت گذرانده بودیم که دیگر نمی‌توانستیم جنبه انسانی یکدیگر را نادیده بگیریم. ما رنج‌ها و دردهای یکدیگر را درک می‌کردیم؛ مانند کمر درد زمینی که وزیر خارجه، جواد ظریف داشت یا شکسته‌شدن بینی من بر اثر نددیدن دری شیشه‌ای و برخورد با آن یا شکسته شدن پای جان کری، وقتی از دوچرخه افتاد. در زمان‌های استراحت میان جلسات، از جزئیات دشواری‌های زندگی خود می‌گفتم و با مهربانی با هم رفتار می‌کردیم؛ مثل زمانی که صالحی پس از عمل جراحی‌اش با تماس تلفنی در جلسه مشارکت داشت، ولی آن قدر ضعیف و ناراحت به نظر می‌رسید که همگی تصمیم گرفتیم او استراحت کند.



ما حتی فرصت این را داشتیم که با ایرانی‌ها عزاداری کنیم؛ چند ماه قبل از پایان مذاکرات، مادر رئیس جمهوری، روحانی و حسین فریدون درگذشت. ما مذاکرات را به طور موقت قطع کردیم تا تیم ایرانی بتواند برای مراسم به ایران بازگردد. قبل از این‌که بروند، تیم آمریکا به دیدار حسین فریدون رفت. تسلیت‌های ما به قدری اصیل بود که انگار یکی از عزیزان همکاران خودمان فوت کرده است؛ یک مادر، مادر است و فرقی ندارد از کجای دنیا باشد.

نیم نگاهی به داخل ایران

ما هدایات قدرت اقتصادی ۱+۵ و تمامی کشورهای اتحادیه اروپا را به دست گرفتیم تا با تحریم‌ها بر ایران فشار آوریم، ما حتی می‌خواستیم که ایران مقداری از قدرتش را حفظ کند و به این موضوع توجه داشتیم که روحانی بتواند به اندازه کافی درون حکومت قدرت داشته باشد تا بتواند شرایط توافق را اجرایی سازد. همچون همیشه، رمز کار این بود که از قدرت استفاده کنیم بی‌آن‌که دیگران را از قدرتشان محروم سازیم.

بمب؛ پشتوانه مذاکرات

ما نیروهایمان در خلیج فارس را در موقعیت و چینش مناسب قرار دادیم، بمب جدیدی را ساختیم و به خدمت گرفتیم که می‌توانست به تاسیسات ایران در فردو نفوذ کند و به این ترتیب، تهدید معتبری را پشتوانه تلاش دیپلماتیکمان کردیم. ما تحریم‌ها را افزایش دادیم و وزارت خارجه و خزانه‌داری هر کدام تیم‌هایشان را به سراسر جهان فرستادند تا این تحریم‌ها اجرا شوند. از آنجا که کشورهای زیادی باید مطابق تحریم‌ها واردات نفت‌شان از ایران را کاهش می‌دادند، وزارت خارجه و انرژی با همکاری یکدیگر سعی کردند کشورهای تولیدکننده نفت را به افزایش تولیدشان تشویق کنند و به واردکنندگان نفت ایران کمک کردیم تا به قراردادهای مشابهی برسند تا اقتصاد جهانی بر اثر گلاویز شدن با ایران آسیبی نبیند.

حربه اشک

عراقچی پیش از آن‌که به چارچوب قطعنامه بپردازد، گفت که نکته دیگری هست که می‌خواهد بر سر آن بحث کند، او نکته‌ای را که پیشتر بر سر آن توافق شده بود به چالش کشید. این یکی از ویژگی‌های ثابت شیوه مذاکره ایرانی‌ها بود. همین که به نظر می‌رسید اجماع واقع شده، آنها ناگهان چیزی را پیش می‌کشیدند و باز اوضاع را به هم می‌ریختند. منطق‌شان این بود که ما چیزی را که شما می‌خواستید دادیم، حالا یکی از چیزهایی را که ما می‌خواستیم و شما برداشته بودید، به ما بدهید.

اما در آن لحظه من صبرم به سر رسیده بود. درست در لحظه‌ای که در آستانه توافق قرار داشتیم، خطر این وجود داشت که همه چیز از دست برود. با توجه به آنچه خارج از این جلسه ممکن بود رخ دهد و تمام زحماتی که ما کشیده بودیم، این حرکت او برای من دیوانه‌کننده بود. من جواب دادم: عباس، کافی است. شما همیشه بیشتر می‌خواهید. ما اینجا هستیم، در حالی که از مهلت مقرر عبور کرده‌ایم و کنگره به زودی به تعطیلات می‌رود.

من می‌شنیدم که دارم داد می‌زنم. در آن موقع ناراحتی من از تمایل ایرانی‌ها به بازی‌های تاکتیکی داشت زیاد می‌شد و برخلاف اراده‌ام، اشک در چشمانم در حال جمع شدن بود. این اولین باری نبود که چنین چیزی برای من پیش می‌آمد، اما این قطعاً نامناسب‌ترین زمان بود. من نفهمیدم که چه زمانی در درونم احساساتم به هم ریخت و در وضعیت گریه و خشم قرار گرفتم. در هر صورت، کار دیگری از من برنمی‌آمد، جز آن‌که اشک‌هایم را نادیده بگیرم و ادامه دهم. من به ایرانی‌ها کلافگی‌ام را توضیح دادم و این‌که چگونه تاکتیک‌های آنها برنامه‌های زندگی‌ام را به هم ریخته است و گفتم؛ من دیگر نمی‌دانم چه کنم، اما مهم‌تر از همه، شما دارید تمام زحماتمان را به خطر می‌اندازید. پس از سکوت طولانی مدت، عراقچی نکته‌ای را که به آن اعتراض کرده بود پس گرفت. اشک‌های من به او نشان داد که دیگر چیزی برای دادن به آنها وجود ندارد و ما پس از آن توانستیم بر سر لحن قطعنامه سازمان ملل به توافق برسیم. آن لحظه اشک ریختن، حرکتی نهایی بود که این معکب روبیک را حل کرد.

گاهی جواد، گاهی آقای وزیر

در مذاکرات ایران به همان میزان که تلاش دیپلماتیکی جدی شد، به لحاظ شخصی نیز روابط قوی شد، به‌خصوص در مقایسه با آن چیزی که اوایل وجود داشت. ایجاد فصل مشترک به معنی امتیاز دادن بی‌دلیل یا بر سر احساس نیست. برعکس، آشنایی میان ما به طور واضحی مفید واقع شد. با گذشت زمان، من آموختم که در چه مواقعی حرکات دراماتیک ظریف نمایشی بوده یا او واقعا ناراحت است. وقتی حس می‌کردم واقعا ناراحت است، با لحن آشتی‌جویانه‌ای «جواد» خطابش می‌کردم و وقتی که می‌دیدم وانمود می‌کند، به او می‌گفتم «جناب وزیر» و این‌طور او می‌فهمید که از حرکاتش ناراحت‌م و آن را باور نمی‌کنم.

گرفتن بزرگ‌ترین ابزار قدرت ایران

دلایل خوبی برای محدود کردن حوزه مذاکرات وجود دارد.

اگر محدودیت خاصی گذاشته نشود، آنگاه همه چیز قابل مذاکره می‌شود اگر ما قرار بود کلیت رفتار ایران را اصلاح کنیم، آنگاه

برنامه هسته‌ای ایران صرفاً تبدیل به موضوعی می‌گشت که می‌شد در برابر دیگر فعالیت‌های ایران بر سرش چانه زد. بهتر است اول از تولید سلاح‌های هسته‌ای جلوگیری و بعد به دیگر مسائل پرداخته شود. مخصوصاً پس از آن‌که بزرگ‌ترین امتیاز چانه‌زنی ایران را از دستش درآوردیم.

کریسمس مبارک!

در خلال موضوعات هسته‌ای و غیرهسته‌ای و سیاسی و فرهنگی که صحبت در موردشان ممنوع بود، ما به نقطه‌ای وارد شدیم که صحبت در مورد آن کاملاً مجاز بود. بین من و عراقچی در آن لحظه پیوند انسانی پایدار ایجاد شد.

سال‌های پس از پایان مذاکرات، عراقچی هنوز هم در زمان کریسمس برای من کارت تبریک می‌فرستد و من برای او هنگام نوروز کارت می‌فرستم. با این‌که من یک یهودی‌ام و کریسمس را جشن نمی‌گیرم، ولی قدردان حس عراقچی هستم. ما هنوز نمی‌دانیم که این پیوند انسانی میانمان، چگونه می‌تواند در آینده برای جهان سودمند باشد.

ماجرای شال‌های رنگارنگ اشمیت



این زمان سپری شده دست‌کم، به من يك دوست واقعی را داده، او یکی از زنان کم‌نظیری بود که مذاکرات را هدایت می‌کرد و این موضوع نادری بود که خود هدیه دیگری محسوب می‌شد. اشمیت، زن زیبا، بلوند و بلندقدی است که شال‌های بلند رنگارنگی می‌پوشد. هلگا با مهارت‌های سازماندهی فوق‌العاده، تسلطش بر جزئیات و قابلیتش در تلاش و کار

دشوار، تحسین مرا برانگیخت. این قابلیت‌ها چیزهایی هستند که من نیز از داشتن‌شان به خود می‌بالم. با تداوم مذاکرات، ما بر یکدیگر تکیه می‌کردیم و اغلب در دستشویی زنانه یا در اتاق‌هایمان یکدیگر را می‌دیدیم و گفت‌وگوهای صادقانه‌ای با هم داشتیم.

مذاکرات مخفی ژئو

کانال مخفیانه در مقایسه با مذاکرات چندجانبه‌ای که سر و صدای زیادی داشت، به ما اجازه می‌داد مسائل مهم‌تری را به صورتی صریح با ایران در میان بگذاریم. در ژئو مجبور بودیم مخفیانه جیک سولیوان و بیل برنز را از راه آشپزخانه هتل وارد کنیم تا با ظریف دیدار کنند. من نیز مجبور بودم از روش‌های مشابهی استفاده کنم. یک شب در ژئو، من هتل اینترکننتینتال (محل مذاکرات) راترک کردم، در یک پمپ بنزین قدم زدم و در آنجا يك ماشین سیاه مرا سوار کرد و به محل مذاکرات دوجانبه بین ایرانی‌ها با برنز و سولیوان برد. مذاکره محرمانه همچنین به ما و ایرانی‌ها اجازه داد تا خطرات بیشتری را بپذیریم. ما می‌توانستیم با ایده‌های جدیدی کلنلجر برویم و آنها را از دخالت گروه‌های سیاسی که به هیچ وجه توافقی نمی‌خواستند، حفاظت کنیم.

كمك‌های اسرائیل

دیپلمات‌های سطح من مدام با یکدیگر، چه حضوری و چه از طریق ایمیل و تلفن، حرف می‌زدند. من پیوسته با اسرائیلی‌ها در ارتباط بودم، به قول خودشان، درخصوص مذاکرات، منافع حیاتی داشتند. آنها همچنین متخصصان فنی خیلی خوبی داشتند و ما از مهارت‌های آنها در فرآیند تایید و بررسی و نقد برخی از نظرات استفاده می‌کردیم.

غذاهای خوشمزه ایرانی

ممنوع بودن نوشیدن الکل در اسلام به ما اجازه نمی‌داد که از تیم ایرانی برای شام دعوت کنیم. در اوایل، ایرانی‌ها هم برای دعوت ما برای شام معذب بودند. ولی وقتی که دو طرف به یکدیگر و به رسیدن به توافقی نزدیک‌تر شدند، ظریف که خیلی خوشرو و اجتماعی بود، ما را به صرف غذا دعوت کرد. ما همیشه از پذیرش دعوت آنها خوشحال می‌شدیم و این فقط به دلیل عالی بودن غذاهای ایرانی نبود (من هنوز وقتی که به یاد غذای ایرانی که مرغ با پسته بود می‌افتم، آب دهانم راه می‌افتد).